جلسه 25- 1267

**سه‌شنبه - 27/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اشکال به صحیحه ثانیه زراره بود که گفته شد ظاهر جواب امام علیه السلام در فقره ثالثه با مورد سؤال تطبیق نمی کند و این موجب تهافت و اضطراب در متن حدیث می شود و این اضطراب موجب اجمال حدیث هست، زیرا زراره فرض کرد در هنگام نماز شک کرد در اصابت نجاست به ثوبش و با حالت شک در اصابه نجاست به ثوب نماز را تمام کرد، بعد از نماز علم پیدا کرد که همان نجاست مظنونه که فحص کرد و پیدا نکرد همان نجاست به لباسش اصابت کرده بوده است، ثم رأیت فیه، آن نجاستی را که مظنه این بود که به لباسم اصابت کرده در لباسم دیدم، امام فرمود تغسله ولاتعید، زراره عرض کرد و لمَ، امام فرمود لانک کنت علی یقین من طهارتک ثم شککت ولیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، اعاده نکن این نماز را چون نباید نقض یقین به شک بکنی، گفته شده که اعاده این نماز بعد از یقین به وقوع آن در نجاست ثوب مصداق نقض الیقین بالشک نیست بلکه نقض الیقین بالیقین است.

جواب اولی که منسوب به شیخ است ولکن شیخ در رسائل مطرح کرده و اشکال کرده به این جواب، این جواب اول عبارت بود از اینکه امام علیه السلام استدلال کرد بر عدم اعاده این نماز به جریان استصحاب طهارت فی حال الصلاة، خوب با تقدیر گرفتن کبرای اینکه حکم ظاهری مقتضی إجزاء هست این استدلال تمام می شود، حکم ظاهری مقتضی إجزاء است و شما در اثناء نماز حکم ظاهری داشتید به طهارت ثوب، پس این نماز اعاده ندارد.

مرحوم شیخ اشکال گرفته به این جواب اول که این خلاف ظاهر تعلیل است، ظاهر تعلیل این است که خود اعاده این نماز مصداق نقض الیقین بالشک هست، نه اینکه اگر واجب باشد اعاده این نماز کشف می کند که بر شما نقض الیقین بالشک حرام نبود، ظاهر تعلیل این است که اعادة هذه الصلاة نقض للیقین بالشک، چه نقض یقین به شک جائز باشد چه واجب باشد چه حرام، حکمش مهم نیست، اعادة هذه الصلاة نقض للیقین بالشک، منتهی امام فرموده اند چون نقض یقین به شک جائز نیست پس این نماز اعاده نمی شود، حالا اگر نقض یقین به شک جائز بود یا واجب بود، اعاده این نماز نقض الیقین بالشک بود ولکن واجب بود اعاده این نماز.

ظاهر صحیحه این است که اعاده این نماز مصداق نقض الیقین بالشک است، چون زراره بعد از اینکه امام فرمود تغسله ولاتعید فرمود ولمَ، یعنی ولم لا اعید، فرمود لانه لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک، ظاهرش این است که این کبری منطبق است بر صغرای اعادة هذه الصلاة، اعادة هذه الصلاة نقض الیقین بالشک و لیس ینبغی لک نقض الیقین بالشک فلاتعد صلاتک، ظاهرش این است.

در حالی که این با مورد سؤال سازگار نیست، چون مورد سؤال یقین به وقوع این نماز هست در نجاست ثوب.

شیخ فرموده اینکه ما بیائیم توجیه کنیم بگوئیم اعاده این نماز لازم نیست، چون اگر اعاده این نماز لازم بود از طرف دیگر حکم ظاهری هم که مقتضی إجزاء است، پس کشف می کنیم که ما در اثناء نماز عدم جواز نقض یقین به شک نداشتیم یعنی استصحاب طهارت نداشتیم، چون کبرای اینکه حکم ظاهری مقتضی إجزاء است که داریم، اگر واجب باشد اعاده این نماز کشف می کند که این کبری صغری نداشت در حال نماز، یعنی نقض الیقین بالشک در اثناء نماز جائز بوده، خوب انصاف این است که این خلاف ظاهر است.

بعد شیخ فرموده است: ان قلت: که از آثار استصحاب طهارت در حال صلاة إجزاء است.

قلت: این درست نیست، چون إجزاء اثر عقلی است برای تعبد به طهارت ظاهریه حال الصلاة.

اقول: این مطلب دوم تمام نیست و نیازی به این مطلب دوم نبود، چرا إجزاء اثر عقلی باشد بلکه اثر شرعی است، استصحاب بقاء طهارت این ثوب در اثناء نماز این موضوع است برای سقوط امر به صلاة، یعنی واجب است نماز بخوانیم در لباس طاهر مگر اینکه نماز بخوانیم در لباس مستصحب الطهارة، خوب استصحاب طهارت این ثوب غایت تکلیف را محقق می کند، این اثر شرعی است.

پس عمده اشکال اول ایشان است.

جواب دوم هم جواب صاحب کفایه بود که فرمود بله انصافا خلاف ظاهر است که ما بگوئیم کبرای مقدره اقتضاء الحکم الظاهری للاجزاء است، ولکن کبرای مقدره عبارت است از اینکه بگوئیم شرط الصلاة احراز الطهارة است للملتفت، یک مرتبه مکلف غافل است او مهم نیست، اما یکوقت ملتفت است، شخص ملتفت شرط صلاتش احراز الطهارة است، این کبرای مقدر است، می گویند اعاده نکن نماز را چون شما استصحاب طهارت داشتی در هنگام نماز، یعنی احراز تعبدی کرده بودی طهارت ثوب را در اثناء نماز، ولذا جواب تمام می شود.

اشکالات جواب الآخند

اشکالات متعدده ای به این جواب دوم گرفته شده است:

اشکال اول: من المحقق العراقی: فرموده ظاهر استدلال به استصحاب به عنوان یک حکم ظاهری این است که استدلال می کنند به آن از حیث اینکه حکم ظاهری است و طریق است به کشف تعبدی واقع، در حالی که شمای صاحب کفایه استدلال را به استصحاب به عنوان اینکه موضوع است برای حکم واقعی مطرح کردید، لانک کنت علی یقین من طهارتک طبق توجیه شما یعنی این نماز صحیح است چون شرط آن واقعا عبارت است از استصحاب الطهارة یا احراز الطهارة بمحرز آخر، که چرا این نماز اعاده ندارد چون شما استصحاب طهارت داشتید و با این استصحاب طهارت شرط واقعی نماز محقق شده است، این خلاف ظاهر است، ظاهر این است که استدلال به استصحاب بما هو طریق تعبدی الی الواقع است نه بما هو موضوع للحکم الواقعی، ولذا گفته اند که این جواب صاحب کفایه درست نیست.

اقول: این فرمایش محقق عراقی ناتمام است، اگر فرض می کردیم امام علیه السلام اینجور فرمود که لانه لم یکن ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، آیا باز هم به صاحب کفایه اشکال می کردید؟ چه اشکالی می کردید؟ نماز را اعاده نکن، چرا؟ چون سزاوار نبود تو نقض کنی یقین را به شک در آن زمانی که شک داشتی، یعنی چون در زمان شک جائز نبود نقض یقین به شک برای این جهت است که می گوئیم نماز تو اعاده ندارد، در ربطش همین کافی است که بگوید چون در اثناء نماز نقض یقین به طهارت به شک در آن جائز نبود این منشأ این است که به تو می گوئیم نمازت را اعاده نکن یعنی نمازت صحیح است، همین کافی است دیگر، می گوید نماز را اعاده نکن چون در زمان نماز استصحاب داشتی، این چه اشکالی دارد وچه خلاف ظاهری است.

حالا اگر شما بگوئید پس چرا بجای لانه لم یکن ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا امام فرمود لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا؟

می گوئیم برای این است که امام می خواهد بفرماید استصحاب قضیه حقیقیه است، درست است که در این مورد موضوعش منقضی شد، اما قضیه حقیقیه است همیشه ممکن است برای تو موضوع داشته باشد، سؤال قرینه بر این است که در اینجا موضوع استصحاب در زمان نماز بوده است، این سؤال قرینه واضحه است بر این مطلب، ولذا وقتی امام می فرمایند لانک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، یعنی فشککت فی حال الصلاة، ولیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، یعنی هر کجا شک لاحق بود در بقاء متیقن سابق سزاوار نیست نقض یقین به شک بکنی، و در این مورد سؤال در زمان نماز سزاوار نبود نقض یقین به شک بکنی، در حقیقیت می شود لاتعید صلاتک لانه لم یکن ینبغی لک في حال الشک في بقاء الطهارة نقض الیقین بالطهارة بالشک، این چه مشکلی دارد.

اشکال دوم: ما یظهر من عبارات السید السیستانی: فرموده استصحاب طهارت که ایجاد شرط نمی کند برای صلاة، چون شرط الصلاة اگر جامع باشد بین طهارت واقعیه و ظاهریه یعنی طهارت تنزیلیه، آنی که ایجاد طهارت تنزیلیه می کند قاعده طهارت است که کل شئ لک نظیف حتی تعلم انه قذر، ولذا آنی که کبرای مقدره هست این است که جامع بین طهارت واقعیه وطهارت تنزیلیه شرط است، که صریح کلام خود صاحب کفایه است در بحث اجزاء، وصغرای آن با قاعده طهارت درست می شود ونه با استصحاب طهارت، استصحاب طهارت که صرفا منجز ومعذر است طهارت تنزیلیه نمی آورد.

اقول: اولا: این اشکال مبنایی است، صاحب کفایه معتقد است که استصحاب طهارت هم فی وجه قویّ مفادش تنزیل المستصحب است منزلة الواقع، یعنی تنزیل مشکوک الطهارة است منزلة الطاهر.

ثانیا: صاحب کفایه اینجا که نگفت جامع بین طهارت واقعیه وطهارت تنزیلیه، بلکه گفت شرط احراز الطهاره است ولو بمحرز تعبدی من اصل او امارة، دیگر مشکل برطرف می شود، استصحاب طهارت که محرز طهارت هست تعبدا به معنای جامع احراز که شامل قیام حجت هم می شود.

ثالثا: وانگهی خود آقای سیستانی چطور مشکل را حل کرده اند؟ خود ایشان فرموده اند که این جواب در لانک کنت علی یقین من طهارتک فشککت ولیس ینبغي لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا به این خاطر هست که جامع بین طهارت واقعیه و تنزیلیه شرط است و قاعده طهارت اثبات طهارت تنزیلیه می کند، خود ایشان این مطلب را فرموده، خوب جناب آقای سیستانی! اگر اینجور است پس نقش استصحاب طهارت چی شد، اگر بنا باشد شرط الصلاة طبق وجه اول در تقریرات ایشان جامع بین طهارت واقعیه وطهارت تنزیلیه باشد واین هم فقط از عهده قاعده طهارت بر می آید پس تعلیل به استصحاب طهارت چه نقشی داشت.

بله اگر حضرت تعلیل می کردند می فرمودند چون استصحاب نجاست نداری که مانع بشود از جریان قاعده طهارت، این خوب بود، اما حضرت که همچنین استدلالی نکردند، بلکه فرمودند چون استصحاب طهارت داری نه این که چون استصحاب نجاست که مانع از قاعده طهارت است نداری، و اصلا در حدیث ذکری از قاعده طهارت نشده است.

ولذا هیچ محذوری ندارد که استدلال بکند امام علیه السلام بر عدم وجوب اعاده نماز به اینکه تو در زمان شک در بقاء سزاوار نیست نقض کنی یقین را به شک، یعنی چون در اثناء نماز شاک بودی و جائز نبود نقض یقین به شک بکنی ما می گوئیم اعاده این نماز لازم نیست، کبرای مستتره این است که هرگاه در اثناء نماز استصحاب طهارت داشته باشید نماز بخوانید ولو بعد کشف خلاف بشود این نماز اعاده ندارد، این خلاف ظاهر نیست، اگر هم فی حد ذاته خلاف ظاهر باشد به قرینه سؤال متعین هست این معنا، چون سؤال اقوی ظهورا است در این که بعد از نماز زراره فرض کرد یقین به وقوع صلاة را در ثوب نجس، پس زمان شک می شود زمان نماز، واین تعیین می کند ظهور در جواب را، و اصل هم این است که ظهور سؤال قرینه بشود بر ظهور جواب، چون جواب تعلیق است بر سؤال ولاحق است بر سؤال.

ولذا به نظر ما این جوابی که صاحب کفایه داده اند مقبول است، البته برخی از اشکال های جنبی را باید جواب بدهیم، چون ما معتقدیم این بیان صاحب کفایه ناقص است، برای اینکه روشن بشود چرا بیان ایشان ناقص است اشکال سوم را مطرح کنیم و بحث کنیم.

اشکال سوم: این است که گفته می شود که شما یا می گوئید احراز الطهارة شرط است فی حال الصلاة، این یک محذور دارد، ویا می گوئید جامع بین طهارت ظاهریه و واقعیه شرط است حال الصلاة، این یک محذور دیگری دارد، و هیچکدام قابل التزام نیست.

اما اینکه احراز الطهارة در حال صلاة شرط باشد نقض می شود به جائی که من علم اجمالی دارم که یکی از این دو لباس نجس است، نماز می خوانم در لباس اول رجاءا، بعد از نماز می فهمم که این لباس اول پاک بوده است، من در حال نماز احراز طهارت نکرده بودم، چون اصل طهارت در این ثوب اول با اصل طهارت در ثوب دوم تعارضا تساقطا.

بلکه گاهی اصلا استصحاب نجاست دارد این ثوب، مثل ثوبین مستصحبی النجاسة که فهمیدم یکی از این دو پاک شده است، من هم نماز خواندم در ثوب اول به این هدف که در ثوب دوم هم تکرار کنم نماز را تا یقین کنم یک نماز در ثوب طاهر خوانده ام، هر دو مستصحبی النجاسة هستند وفقط علم اجمالی به وقوع تطهیر علی احدهما دارم، لباس اول را پوشیدم نمازم را خواندم، بعد از نماز شخصی آمد گفت که خوب کاری کردی در این لباس نماز خواندی چون همین لباس را ما دیروز آب کشیدیم آن لباس دوم را نگاه کن هنوز کثیف است، هنوز او را آب نکشیدیم، می گویم الحمد الله نماز خواندم در لباسی که مستصحب النجاسة بود ولی طهارت واقعیه داشت، آیا می توانید فقهیا ملتزم بشوید که این نماز باطل است چون احراز الطهارة نداشتم؟ قابل التزام نیست.

پس اینکه بگوئید شرط احراز الطهارة است تالی فاسد دارد که عرض شد.

{سؤال: احراز الطهارة في زمان مّا این شرط است؟ جواب: جواب این است که بنده با این استصحاب نجاست یا در همان فرض علم اجمالي نماز خواندم در این ثوب، بعد از نماز دو سه دقیقه ای یقین پیدا کردم که این لباس پاک است بعدش یقینم از بین رفت، آیا این کافی است؟!

اشکال: مراد احراز مستقر است؟ جواب: هی قید نزنید "احراز مستقر"، خوب احراز مستقر موضوعیت که ندارد طریقیت دارد}.

پس اینکه احراز الطهارة شرط باشد تالی فاسد دارد.

اما اینکه جامع بین طهارت واقعیه و طهارت ظاهریه شرط باشد آن هم تالی فاسد دارد، تالی فاسدش این است که من اگر قاطع بودم به عدم طهارت یا غافل بودم از طهارت و نجاست یک ثوب و نماز خواندم و بعد از نماز یقین کردم که این لباس نجس بود، این نماز صحیح است یا صحیح نیست؟، غافلا او معتقدا بالطهارة الواقعیة نماز خواندم در این لباس، بعد از نماز یقین پیدا کردم که این لباس نجس بود، اینجا هم حدیث لاتعاد هست چون الطهور که مستثنی است در حدیث لاتعاد به نظر صحیح مراد طهور من الحدث است (نه اعم از طهور من الحدث والخبث که آقای صدر مطرح می کند و می گوید طهور به معنای استعمال الطهور أي الماء هست فیما یعتبر فیه الطهارة، وکسی که تطهیر نکند ثوب وجسدش را از خبث اخلّ باستعمال الطهور فیما یعتبر فیه الطهارة، نه، از استعمالات طهور ومناسبت اینکه در قرآن آنی که آمده که بعنوان فریضه مطرح می شود بحث طهارت از حدث هست، ما وثوق پیدا می کنیم که طهور یعني طهور من الحدث).

وانگهی دلیل خاص هم داریم، روایت صحیحه می گوید اگر در لباسی نماز خواندی لم ترَ فیه الدم ثم رأیت بعد الصلاة فلا اعادة علیک، من در این لباس نماز خواندم خون در او ندیده بودم بعد از نماز خون در او دیدم، اما در حال نماز شاک نبودم که قاعده طهارت داشته باشم یا استصحاب طهارت داشته باشم، بلکه معتقد بودم به طهارت یا غافل بودم از طهارت، مشمول این حدیث است دیگر، پس این بیان دوم که جامع بین طهارت واقعیه وطهارت ظاهریه شرط باشد درست نیست.

اقول: ولکن این اشکال هم قابل جواب است، ما می توانیم بر اساس همان نظر فقهی تنظیم کنیم، بگوئیم شرط الصلاة یا طهارت واقعیه است یا مؤمّن نسبت به نجاست حین الصلاة، چه مؤمّن عقلي وچه مؤمّن شرعی، فقط فرض نسیان را خارج کنید، صلاة في الثوب النجس نسیانا او باطل است، هر کجا ثوب طاهر بود واقعا یا مؤمّن داشتیم عقلا أو شرعا نسبت به نجاستِ آن این نماز صحیح است، و گفته می شود که خوب استصحاب طهارت هم یک فرد از مؤمّن است.

{اشکال وجواب: جامعش همین است که گفتیم جامع بین طهارت واقعیه والمؤمّن حال الصلاة عقلا او شرعا بالنسبة الی ثبوت الطهارة الواقعیة، ماعدا النسیان، این جامع است، بحث لفظي که نمی کنیم، بحث ثبوتی است، آنوقت استدلال تمام می شود دیگر، چون امام یکی از افراد مؤمّن را ذکر کرده اند که استصحاب طهارت است}.

نفرمائید اگر استصحاب طهارت نبود قاعده طهارت که بود، قاعده طهارت هم اگر نبود اصلا از روایت استفاده می شود وصول نجاست مانع است، پس چه نیازی بود به استصحاب طهارت؟

می گوئیم خوب یکی از راههای مؤمّن استصحاب طهارت است، حالا اگر استصحاب طهارت نبود می رفتیم سراغ قاعده طهارت، یا می رفتیم سراغ اینکه که نجاست واصل نیست، این که استدلال به کبرای استصحاب را مخدوش نمی کند.

پس به نظر ما این جواب دوم که جواب صاحب کفایه است با این بیانی که عرض کردیم درست است.

جواب سوم: جوابی است که خود صاحب کفایه مطرح می کند، می فرماید آقا آخرش این است که ما نمی فهمیم که چرا امام تعلیل کرد لاتعید را به استصحاب، نمی فهمیم، ولی این کبری که مجمل نمی شود، کبرای استصحاب واضح است در این حدیث، حالا وجه تطبیق این کبری بر صغری برای ما واضح نباشد مهم نیست، اجمال در تطبیق کبری بر صغری ظهور حدیث را در کبری از بین نمی برد.

لایقال: فرموده نگوئید که شاید اگر وجه تطبیق این کبری بر صغری را می فهمیدیم آن وقت قاعده یقین از این کبری استظهار می شد نه استصحاب، از کجا معلوم که وجه و نکته انطباق این کبری بر صغری اگر بر ما واضح می شد نظر ما عوض نمی شد ودیگر از این حدیث استصحاب نمی فهمیدیم بلکه قاعده یقین می فهمیدیم؟.

فانه یقال: صاحب کفایه جواب داده است: فرموده آخه این اشکالِ ثم رأیت فیه که مشترک است بین استصحاب وقاعده یقین، بالاخره چه استصحاب وچه قاعده یقین شک لاحق می خواهد، حالا شک لاحق در استصحاب شک طاری است ودر قاعده یقین شک ساری است، اشکال این است که بعد از نماز من شک ندارم علم دارم به وقوع صلاة في الثوب النجس، پس این اشکال مشترک است بین استصحاب وقاعده یقین، وقتی مشترک است باید فهمید که رفع اشکال از جای دیگر باید بشود وهیچ ربطی به اینکه این کبری شاید مربوط به قاعده یقین باشد نمی شود.

اقول: این جواب را برخی اشکال کرده اند:

اشکال اول: یک اشکال این است که گفته می شود که ثم رأیت فیه ظهورش در رؤیت نجاست مظنونه است و این منشأ اشکال شده است، منشأ اشکالِ اینکه چرا این تعلیل با مورد سازگار نیست این است که دارد ثم رأیت فیه، ظاهرش این است که رأیت تلک النجاسة المظنونة قبل الصلاة، این منشأ اشکال شد، حل این اشکال اگر به این باشد که بگوئیم ثم رأیت فیه شاید مراد از آن این باشد که ثم رأیت نجاسةً لا ادری هل هی تلک النجاسة المظنونة او نجاسة جدیدة، اگر حل اشکال به این باشد که ما تصرف کنیم در ظهور ثم رأیت فیه و بگوئیم که نه ممکن است مراد این باشد که من دیدم خون را در اين لباس ولی نمی دانم همان خون مظنونه است، شاید خون جدید است که بعد از نماز در لباسم افتاده است، اگر رفع اشکال به این توجیه باشد خوب شاید مراد قاعده یقین باشد، برای اینکه فرض کرده در أثناء نماز نظرتُ فلم أر شیئا، نگاه کردم چیزی ندیدم، یعنی یقین پیدا کردم که چیزی نیست، وفرض هم این است که بعد از نماز هم شما توجیه کردید گفتید رأیت فیه یعني رأیت فیه نجاسة لاادری هل هي تلک النجاسة المظنونة او نجاسة جدیدة، شک لاحق را که مجبور شدیم درست کنیم بعد از نماز با این توجیه، خوب شاید این شک لاحق شک ساری باشد وآن بیان که فنظرت فلم أرَ شیئا می خواهد بگوید گشتم چیزی ندیدیم یقین و اطمینان پیدا کردم چیزی نیست، شبیه آنی که گفت فهل علیّ أن أنظر فیه اذا شککت، قال لا، انما ترید ان تذهب الشک الذی وقع فی نفسک، می خواهی نگاه کنی که شکت برطرف بشود، خوب اینجا هم می گوید نگاه کردم شکم برطرف شد، اگر اینجوری باشد می شود یقین به طهارت حال الصلاة وبعد از نماز هم که مجبور شدیم ثم رأیت را برای این که تصحیح کنیم حدیث را، مجبور شدیم بگوئیم ثم رأیت فیه خلاف ظاهر مراد است، یعنی ثم رأیت فیه نجاسةً که نمی دانم نجاست جدیده است یا آن نجاست مظنونة، خوب شاید قاعده یقین بشود.

اشکال دوم: اشکال آقای صدر است که می گوید آقا بالاخره اضطراب در سؤال وجواب و عدم تطابق سؤال وجواب منشأ می شود که اضطراب در حدیث پیدا بشود، واماره نوعیه پیدا بشود بر خطاء راوی در نقل، امام که اینجور سخن نمی گوید، پس به ظن نوعی و اماره نوعیه زراره دقیق نقل نکرده است، و خبر ثقه ای که اماره نوعیه بر خطاء راوی در آن باشد حجیت ندارد.

این دو اشکال را تأمل بفرمائید تا فردا.